۱۷. فقه هوش مصنوعی (۱۴۰۳/۱۱/۰۳)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - چهارشنبه، ۰۳ بهمن ماه ۱۴۰۳

- پیش‌گفتار(چکیده)
- تفاوت ضمان در روایت «ثور الرجل قتل حمار الآخر» با فتوای فقهی
- مناط حرمت در روایت «ثور الرجل قتل حمار الآخر»

پیشگفتار(چکیده)

نکاتی درباره نصوص و فتاوا و قیودی که در فتاوا برای مسائل مطرح میشود، تحلیل ضمان و عدم ضمان حیوان مغتلم برای صاحبش در بحث جنایت حیوان، تحلیل عناصر دخیل در ضمان برای مسأله قتل حمار توسط ثور داخل بر او و به میان آمدن عنصر حریم،

تفاوت ضمان در روایت «ثور الرجل قتل حمار الآخر» با فتوای فقهی

بحث سر تأسیس اصل بود؛ قواعدی که در مقام تصور بحث می‌کردیم تا از حیث ادله ببینیم سر می‌رسد و اثبات می‌شود و استثنائاتش به چه صورت است. آنچه که تا اینجا در بحثمان پیش آمد، این بود: هر چیزی تلف شود –تلف مالی و جانی- اصل در آن، ضمان است. باید یک استثناء و قید خاصی بیاید تا آن را از این اصل بیرون ببرد. احترام مال، احترام جان، یک چیزی است که اصل است و راحت‌ترین راه برای استیفاء آن هم خود مالیت نقد و دم دست مضمون له بود؛ آن کسی که مال‌باخته ای ولی دم است، این قاعده به او نزدیک‌ترین چیز را می‌دهد تا بتواند از آن استفاده کند. راجع به این‌ها دو-سه جلسه مفصل صحبت شد. یک سؤالی که مطرح فرمودند و من هم عرض کردم؛ موارد هدر بود که باید برای هدر یک صحبتی بشود. چطور است که یک جایی می‌گویند این هدر است؟ مال از بین رفته و کسی ضامن نیست؛ این خلاف قاعده می‌شود. رمز خلاف قاعده بودن در اینجا چیست؟ یک مورد از هدر که خیلی نزدیک به عبد بود، جنایة الحیوان بود. این‌ها مباحث جلسات قبل است که برای یادآوری عرض می‌کنم.

حیوانی برای کسی است و مالی را تلف می‌کند؛ چیزی را از بین می‌برد یا حیوان دیگری را می‌کشد یا انسانی را می‌کشد، جنایت حیوان، مضمون نیست. بله، فقها در فتوا فرموده‌اند که اگر این حیوان، سرکش شده بوده - مثل سگ هار، مثل بعیر مغتلم که برایش اغتلام آمده و هیاج آمده؛ فقها تعبیر می‌کنند به «جَمَل الهائج»؛ باید جلوی جَمل هائج را بگیریم - او ضامن است. اما جمل غیر هائج، جمل متعارف، بعیر غیر مغتلم که برایش اغتلام حاصل نشده، سگ متعارفی که درندگی در آن ظهور نکرده و هار نیست، فرموده‌اند ضامن نیست. آیا به این صورت هست یا نه؟

آنچه که من عرض کردم این بود: فتوا جای خودش است که در کلاس فقه می‌رسیم و بررسی می‌کنیم - مجمع علیه اصحاب که معلوم است، حتی از مشهور هم فاصله نمی‌گیریم - اما صحبت سر این است که منابع فقه خیلی غنی‌تر از کلاس فقه و فتاوایی است که از منابع فقهی به‌صورت کلاس مدون درآمده است. وقتی بحث دقیق شد، دیگر نمی‌توانید بر فتوا اقتصار کنید، بلکه باید منابع را با فتوا مداقه کنید و مدرک‌سنجی کنید؛ چه بسا فرمایشاتی که فقها داشته‌اند کاملاً با منابع جفت و جور می‌شود، اما با قیودی که ظاهرش در فتوا نیامده ولی در نص آمده، یا در نص نیامده و در فتوا آمده است.

در ما نحن فیه، مشهور فقها چه فتوایی داده‌اند؟ گفته‌اند اگر یک حیوانی سرکش شده و دیگر حیوان متعارف نیست و یک جنایت و اتلافی انجام داد، اگر صاحبش عالم به حالش بوده، ضامن است؛ یعنی وقتی او علم پیدا می‌کند، باید حفظش کند و جلویش را بگیرد و اگر نگرفت، هر کاری کرد ضامن است. اما اگر او اصلاً خبر نداشته و اغتلام و هیاج حاصل شد و او اصلاً خبر نداشت تا او را ضبط کند، حال یک‌دفعه این کار را کرد، فقها با قیود لبیه‌ای که در فقه می‌دانستند، فرموده‌اند که در اینجا ضامن نیست، چون نمی‌دانسته است. وقتی نمی‌دانسته ضامن نیست و

فقط زمانی ضامن است که میدانسته است.

خب الآن این یک فتوا است که به یک نحو تقصیر را دارد به میان میآورد؛ پس با علم به آن، یک نحو تقصیر دارد و وقتی علم ندارد هم مقصر نبوده است. حال حیوان خودش تغییری کرده و چیزی را تلف کرده، چرا مالک ضامن باشد؟! این از ناحیه قیودی است که فتوا به نصوص زده است. اما وقتی شما وارد نصوص میشوی - یعنی وارد منابعی میشوی که این فتاوا ناظر به آنها و مستخرج از آنها است - میبینی یک جور نیستند. از نصوصی که راجع به حیوان صحبت میکنند، دقائقی استفاده میشود که با آن قید فقها، منافاتی ندارد. خب چرا فقها این را فرمودهاند؟ طبق قاعده تقصیری جلو رفتهاند. یک روایت هم دارند؛ یک روایت شاهدش است؛ یک روایتی است که مفصّل است و روایاتی هم هست که مطلق است. در روایت مفصّل هست که امیرالمؤمنین علیهالسلام نسبت به بعیر مغتلم فرمودند که اگر اغتلامش اولین دفعه است، ضامن نیست. اما اگر دفعه دومش است ضامن است؛ یعنی یک بار فهمیده بوده. فقها این را برای فرمایش خودشان شاهد آوردهاند، ولی مگر روایت فقط به این صورت است؟

شاگرد۱: «مغتلم» به چه معنا است؟

استاد: اغتلم، یعنی هاج. سرکش شدن است. حال بهخاطر فصل است یا چیز دیگر که تغییری حال میدهد. در بعیرها متعارف هم هست. ولی صاحبش باید بداند تا ضامن باشد و الآن او که نمیداند اغتلام رخ داده است. شما وقتی به منزل تشریف بردید به تفصیل بیشتری نگاه بفرمایید. کافی شریف، جلد 7، صفحه 352، مرحوم کلینی یک باب ممتع و خوبی آوردهاند: «بَابُ ضَمَانِ مَا

يُصِيبُ الدَّوَابُّ وَمَا لَا ضَمَانَ فِيهِ مِنْ ذَلِكَ»[1]؛ ۱۵ روایت آوردهاند، که اگر متداخل بشود، بیشتر از ده روایت میشود. این نشانی از چاپ اسلامیه است؛ کافی شریف دو چاپ دارد: یک چاپ قدیمی اسلامیه است که 8 جلدی است و یک چاپ جدید 15 جلدی است که در نرمافزار هم هست.

یک مطلقاتی در این باب هست. مثلاً اولین روایتش این است: «بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ لَا يَعْرِمُ أَهْلُهَا

شَيْئاً مَا دَامَتْ مُرْسَلَةً»[2]؛ یک حیوانی را باید ببندند؛ خب نبستن آن حیوانی که باید بسته بشود، ضمان میآورد. اما «ما دامت مرسلة» - حیوانات متعارفی هستند که رها هستند و همه مردم میدانند که برای چرا به بیرون میآید؛ «مادامت مرسلة» - هر کاری کرد، اهل آن حیوان ضامن نیستند. این هم که متعارف است که در بین مردم است و صدمه نمیزند.

در صفحه ۳۷۷، نظیر همین روایت هست؛ روایت معروفی است که پیامبر صلیاللهعلیهوآله فرمودند: «الْبِئْرُ جُبَارٌ وَالْعَجْمَاءُ جُبَارٌ وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ»؛ حضرت سه تا را فرمودند هدر است؛ از مواردی است که حضرت برای هدر ذکر میکنند. البته در بعضی از روایات بیشترش هم هست. فعلاً این

سه تا در کافی آمده است. در بعضی از تعابیر دارد: «جرح العجماء جُبار»[3]. ابن فارس میگوید «جُبار» از شذوذ «جبر» است. مرحوم آقای مصطفوی همین را هم به اصل برمیگردانند. علی ای حال «جُبار» یعنی کانّه جبران شده است؛ یعنی ضامن نیست و هدر است. این چیزی نیست که او گرو آن باشد.

در این روایت، سه مورد را ذکر میکنند: «بئر جبار»؛ چاه قدیمی که معلوم نیست چه کسی آن را کنده است و کسی در آن میافتد، این هدر است؛ نمیتوانیم یقه کسی را بگیریم و بگوییم وقتی در چاه افتاد و وفات کرد، ضامن است. «والمعدن جبار»؛ کسی که خادم شده، خودش میداند - حتی در «بئر» و چاهکن هم هست. ولی فقها اینطور معنا کردهاند - در معدن هم میگویند قرارداد میبندند که برود در معدن کار کند، کار در معدن در معرض فروریزی است. اگر معدن بر سر کارگری فروریخت که قراردادش کارکردن در معدن است، این جبار است و صاحب کار ضامن او نیست. حال

فتوا بر چیست [فعلاً محل بحث ما نیست و] من فعلاً حدیث را می‌خوانم. «العجماء جبار»؛ حیوانات بهیمه؛ عجماء یعنی کل حیوانات؛ زبان نفهمها - البته نوعاً اطلاق عجماء، سباع را نمی‌گیرد، اما معنای «بهیمة الانعام» در آن [حیوانات اهلی] بیشتر اظهر است - فقها از این حدیث به این صورت فهمیده‌اند که کاری که حیوان انجام می‌دهد، مالکش متعهد کار او نیست؛ بین مردم رها است و هر کسی باید خودش را از او حفظ کند، به مالک آن چکار داری که به‌صورت متعارف آن را رها کرده است؟!

شاگرد۱: اینکه می‌گویی‌م هدر است، یعنی بیت‌المال نیست؟

استاد: وقتی می‌گویی‌م هدر است، یعنی جای جبران از بیت‌المال نیست. بحث ما اصلاً همین است؛ بحث ما این است که قاعده، احترام مال است. حتی در قتیل زحام - همانطور که در کافی روایاتش هست - دیه را از بیت‌المال می‌دهید. موارد متعددی در کافی هست.

شاگرد2: در اینجا اصلاً دیه ندارد.

استاد: بله، وقتی می‌گویی‌م هدر است یعنی هیچ کسی ضامن نیست؛ نه از بیت‌المال و نه خود آن شخص. ظاهر اینجا یک نحو خلاف قاعده است. خلاف قاعده بودنش را باید بیشتر با دقت در نصوص - که مبدأ فتوا است - به دست بیاوریم. ما هم به دنبال همین هستیم. الآن یک حیوانی که کاری انجام می‌دهد، چرا ضامن نباشد؟

خب در همین بابی که عرض کردم، 15 روایت هست که اولین آنها همین است؛ «بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ لَا يَغْرَمُ أَهْلُهَا شَيْئاً مَا دَامَتْ مُرْسَلَةً». روایت بعدی هم روی حساب رجل و دفوات داب و ... است، تا روایت 6 و 7 در صفحه 357؛ هر دوی این روایات به یک معنا برمی‌گردد. فقط یکی از آنها از امام باقر علیه‌السلام است و دیگری از امام صادق علیه‌السلام است. اولی: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ»، و دومی بلاواسطه امام صادق علیه‌السلام، از «ابی جعفر علیه‌السلام» است.

> **أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ ثَوْرَ فُلَانٍ قَتَلَ حِمَارِي فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص ائْتِ أَبَا بَكْرٍ فَسَلْهُ فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَيْسَ عَلَى الْبَهَائِمِ قَوَدٌ فَرَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَأَخْبَرَهُ بِمَقَالَةِ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص ائْتِ عُمَرَ فَسَلْهُ فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَةِ أَبِي بَكْرٍ فَرَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص ائْتِ عَلِيّاً ع فَسَلْهُ فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ ع إِنْ كَانَ الثَّوْرُ الدَّاخِلَ عَلَى حِمَارِكَ فِي مَنَامِهِ حَتَّى قَتَلَهُ فَصَاحِبُهُ ضَامِنٌ وَ إِنْ كَانَ الْحِمَارُ هُوَ الدَّاخِلَ عَلَى الثَّوْرِ فِي مَنَامِهِ فَلَيْسَ عَلَى صَاحِبِهِ ضَمَانٌ قَالَ فَرَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِ الْأَنْبِيَاءِ.[4]**

«أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ ثَوْرَ فُلَانٍ قَتَلَ حِمَارِي»؛ گاو فلانی آمده و حمار من را کشته است، حال چکار کنیم؟ خب اگر شما به روایت اول نگاه کنید چه می‌گویید؟ می‌گویید هدر است. رها (مرسله) بوده و رفته الاغ او را کشته است.

«فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص ائْتِ أَبَا بَكْرٍ فَسَلْهُ»؛ برو نزد ابابکر و بپرس چکار کنیم؟

«فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَيْسَ عَلَى الْبَائِعِ قَوَدٌ»؛ ابوبکر گفت: بائع که قصاص و دیه ندارند. حیوان بوده و یک کاری کرده! ببینید؛ مطابق هذه بائع صحبت کرد. در روایت قبلی دارد**:** **«فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ اقْضِ بَيْنَهُمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَهِيمَةٌ قَتَلَتْ بَهِيمَةً مَا عَلَيْهَا شَيْءٌ».** بعد فرمودند: **«فَقَالَ يَا عُمَرُ اقْضِ بَيْنَهُمَا فَقَالَ مِثْلَ قَوْلِ أَبِي بَكْرٍ».** او هم مثل قول ابوبکر را گفت. بعد حضرت فرمودند: **«يَا عَلِيُّ اقْضِ بَيْنَهُمْ»**؛ تعبیر **«أقضانا علی»** که در صحیح بخاری هست، از قول خود عمر بن خطاب است. معلوم باشد؛ ظاهر صحیح بخاری این است که عمر گفته **«أقضانا علی»**؛ **«اقرئنا اُبیّ»**؛ قاضیترین ما علی است. در صحیح بخاری به خلیفه دوم نسبت میدهند. اما وقتی پیجویی میکنیم، میبینیم اینکه خود عمر گفت **«أقضانا علی»**، بهخاطر حرف پیامبر بود. این جالب است. یعنی اینجور نیست که بگویند خب او گفت! نه، او هم دیده بود و شنیده بود و تجربه کرده بود و هم از حضرت شنیده بود. لذا اینکه در صحیح بخاری دارد عمر گفت **«أقضانا علی»**، صرف حرف او نیست، بلکه در کتب دیگر پشتوانه روائی دارد و شیعه و سنی نقل کردهاند که حضرت فرمودند **«أقضاکم علیّ»**.

شاگرد۲: همین که عمر این را گفته مهم است.

استاد: سلفیها برای حرف ابن تیمیه به این صورت هستند. اصلاًحالشان این است که به حرف او اهمیت میدهند.

حضرت فرمودند: **«يَا عَلِيُّ اقْضِ بَيْنَهُمْ»**. جلوتر هم عرض کردم قضاوت خیلی مهم است؛ قضاوت تلفیقی از کبری و صغری است. **«أقضانا»** یعنی **«أعلمنا بالکبریات و أعلمنا بالصغریات»** و این، خیلی مهم است؛ یک چیزی نیست که فقط بگویند علی علیهالسلام اعلم است. نه، اعلم در قضاء هستند؛ قضاء یعنی هم کبریات را از همه بهتر میدانند و هم وقتی نگاه میکنند سر درمیآورند. مثلاًالآن پنج مفتی فتوا میدهند؛ اینکه کدام موضوع را بالدقه درک میکنند در فتوا دخالت دارد. بهخصوص در موضوعات غامضی که در زمان ما هست. خب من یک حرفی میزنم - البته بر فرض محال که گفته باشم - وقتی یک چیزی بگویم و تصور درستی از موضوع نکردهام، برای این گفته من وزنی نیست. به خلاف کسی که درست موضوع را تصور کرده و فقه را هم بلد است، که در این صورت حرفی میزند که بجا است. خلاصه قضاوت به این صورت است و «أقضانا» صرفاً«أعلمنا» نیست؛ یعنی اعلم ِخیلی چاق؛ اعلم به کبریات و کلیات مسائل حقوق و فقه، و اعلم به درک موضوعات خارجی.

«فَقَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَ الثَّوْرُ...»؛ ببینید؛ یعنی الآن این روایت که حضرت حکم امیرالمؤمنین را حکم نبیین قرار میدهند، یک تفصیل را میگویند و کلی نگفتند که بهیمه است و بهیمه قتلی کرده، چکارش کنیم؟! نه، اتفاقاً این فرمایش حضرت در اینجا فتح باب برای بحث ما است و پیشبردی برای جلسات قبل است که ما مسیری را جلو رفتیم. همین مطلبی که حضرت در اینجا فرمودهاند بحثهای قبلی ما را یک گام دیگر جلو میبرد.

در ادی متعاقبه فرضی را عرض کردم که وقتی جاهل است، هیچ تقصیری ندارد، ولی در دست او تلف میشود؛ این یک فرض بود. اینجا فرض را ببینید؛ حضرت فرمودند:

«ان کان الثور دَخَلَ عَلَى الْحِمَارِ فِي مُسْتَرَاحِهِ»؛ آن حمار در طویله خودش بوده و آن ثور آمده بر او وارد شده و او را کشته است، اگر به این صورت است: **«ضَمَنَ أَصْحَابُ الثَّوْرِ»؛** نمیتوان گفت حیوان بوده و ضامن نیست، بلکه به محل الاغ رفته و او را کشته؛ این بر آن وارد شده و آن را تلف کرده است، پس ضامن هستند و باید قیمت الاغ را به صاحب او بدهد.

«وَإِنْ كَانَ الْحِمَارُ دَخَلَ عَلَى الثَّوْرِ فِي مُسْتَرَاحِهِ»؛ حمار او، رها بوده و زده گاو رفته و گاو هم زده او را کشته است، **«فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِمَا»**؛ بر هیچکدام ضمانی نیست.

شاگرد۳: چرا «علیه‌ما» می‌گویند؟

استاد: روایت بعدی به چه صورت است؟ روایت بعدی را هم بخوانم.

«فَقالَ عَلِيٌّ إنْ كانَ الثَّوْرُ الداخِلَ عَلَى حِمارِكَ في مَنامِهِ حَتّى قَتَلَهُ فَصاحِبُهُ ضامِنٌ وَ إنْ كانَ الْحِمارُ هُوَ الداخِلَ عَلَى الثَّوْرِ في مَنامِهِ فَلَيْسَ عَلَى صاحِبِهِ ضَمانٌ»؛ در آنجا دیگر «**علیه‌ما**» ندارد.

شاگرد۴: توجیه‌ش می‌تواند این باشد که یکی از آن‌ها سالبه به انتفاء موضوع است.

استاد: حالا نسخه‌های دیگر را هم ببینیم. در ادامه حضرت فرمودند: **«قالَ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدَهُ إلَى السَّماءِ فَقالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذي جَعَلَ مِنَّي مَنْ يَقْضي بِقَضاءِ النَّبِيِّينَ»** ای «**جَعَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتي مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِ الْأَنْبِياءِ**». ببینید؛ این روایت خیلی مهم است؛ از این جهت که برخی از مطلقاتی که صادر شده، قیود لبیه قطعی‌های همراهش هست. ما این مطلقات را می‌گیریم...؛ خب بعضی از جاها حجت داریم، اما حجیت غیر از امارات است. الآن اگر به آن اطلاق اخذ کنیم، همینطور می‌شود و اگر هم بعداً آثار مهمی بر آن بار بشود... . چه کسی بود که امام صادق علیه‌السلام در موردش فرمودند «بمثل هذا الحکم یحبس السماء قطرها»؛ این‌جور حکم‌هایی که می‌دهند، دیگر خداوند از آسمان باران نمی‌فرستد. خیلی عجیب است. یعنی یک حکم ناحق این‌جور آثاری دارد. ابوحنیفه چه گفته بود که حضرت این را فرمودند؟ کرایه فرسی بود و معلوم بود که این‌جا دارد حقی ناحق می‌شود. او گفت هیچی؛ وقتی تخلف کرده، عقد اجاره کنار می‌رود و هیچ چیزی ثابت نمی‌شود. حضرت فرمودند این حرف شد؟! یعنی در فضای حقوق، برای احقاق حق، ترازویی داریم که ادق از ترازوی زرگرها است. نمی‌توانیم همینطور بگوییم باطل شد و عقد باطل، چیزی ندارد. لذا حضرت فرمودند باید پول تمام منافعی که از آن استیفاء کرده را بدهد. نمی‌توانند بگویند باطل شد و تمام. این، یک چیز روشنی است. ابوحنیفه چکار کرده بود؟ منظورم این است؛ شما حرف ابوحنیفه را تصور کنید؛ می‌بینید دارد کلاسیک حرف می‌زند و روی قاعده جلو می‌رود! یعنی قاعده‌هایی که ملاحظه مبادی احقاق حق و ... نمی‌کند. لذا حضرت [در خصوص قضاوت امیرالمؤمنین(علیه‌السلام)] فرمودند «بقضاء النبیین»؛ یعنی یک حکم‌هایی است که حکم انبیاء نیست - مثل حکم ابوحنیفه که ظاهرش هم صورت درستی طبق قاعده دارد - ولی وقتی قرار است نبیین حکم کنند، مثل حکم حضرت داود می‌شود. حکم حضرت داود معروف است. حضرت فرمودند وقتی حضرت بقیة الله می‌آیند، همین حکم داودی است. سؤال کردند که حکم داودی به چه صورت است؟ حضرت فرمودند پیرمردی نزد حضرت داود(علی نبیّنا وآله وعلیه السلام) آمد و گفت این جوان گاو من را سر بریده ای زراعت من را به هم زده است. حضرت فرمودند خب از او بگذر و عفو کن. حضرت نمی‌خواستند [حکم را همان اول] بگویند. گفت نه، «لا ارید الا الحکم العدل»؛ من حکم عادلانه را می‌خواهم و نمی‌توانم بگذرم. همه جا که نمی‌توانیم مصالحه کنیم! این کار را کرده، چطور بگذرم؟! شاید حضرت دو ای سه بار فرمودند مصالحه کن ای بگذر. او هم گفت من حکم عدل می‌خواهم. حضرت فرمودند: اگر حکم عدل را می‌خواهی، هر چه داری مال این جوان است و باید تو را هم بکشم. عجب! چطور شد؟! فرمودند یادت هست، فلان جا در خیابان سر راه یک کاروان را گرفتی و این جور شخصی را کشتی و مالش را بردی؟ این‌هایی که الآن داری و می‌گویی چرا خورده، برای جد او است و این، ولی دم آن کسی است که تو او را کشته‌ای. حالا هم باید قصاص کند و هم همه اموالت مال او است. این، حکم انبیاء می‌شود، که ظاهرش ادق مطالب است و باطنش هم ادق الدقیقات است.

منظورم از این روایت، این است: الآن حضرت یک قیدی زده‌اند؛ این قیدی که حضرت زده‌اند بحث ما را یک گام جلو می‌برد. حضرت فرمودند اگر این گاو بر حمار وارد شده؛ حمار که عبد نیست. عبد، انسان است و علی ای حال یک اختیاری انسانی‌ای دارد، اما حمار، حمار است و اراده‌اش هم اراده حیوانی است و کارهایش هم تابع اراده حیوانی است. مالک هم که تقصیری نکرده است، چون رها بوده است. اصلا کلام حضرت سر تقصیری مالک نیامده است. آنچه که بزنگاه فرمایش حضرت است، داخل و مدخول

علیه است. اگر گاو سارغ حمار رفته، خب ضامن است. خب چه ربطی دارد به مالک که ضامن باشد؟! تحلیل فرمایش حضرت کنیم. بهیمه، بهیمه است؛ چه فرقی دارند؟ حال آن سارغ دیگری بود یا برعکس؟!

شاگرد۵: باید مراقب میبود.

استاد: حال اگر دیگری سارغ آن میرفت، ضامن نبود؟

شاگرد۵: تفریطی داشته است.

استاد: اصل رها کردنش که تفریط نبود. در روایت اول، «مادامت مرسلاً» بود. بله، اگر گاو چموشی بود، باید آن را حفظ میکرد. تازه طبق قیدی که اصحاب زدهاند، میگویند باید علم هم داشته باشد. اگر علم ندارد، باز ضامن نیست؛ که یکی از موارد هدر بود.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : 7 صفحه : 351

[2] همان

[3] بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام , جلد۸۷ , صفحه۲۶۷

[4] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : 7 صفحه : 352

منا‌ط حریم در روای‌ت «ثور الرجل قتل حمار الآخر»

خب حالا الآن فرض این است که مرسله بوده؛ اگر سرکش بود، باز ضامن بود، چون کلاً باید از حیوان سرکش محافظت می‌کرد. رمز این‌که وقتی بر او وارد می‌شود، چرا مالک باید ضامن باشد، چیست؟ چرا تفاوت کرد؟

شاگرد۶: چیزی مثل رباط است که الگوریتم را خودش کشف کرده بود.

استاد: چیزی که در فضای جلسات قبل منظورم است، این است: ببینید حیوان یک کاری کرده است، اما وقتی حضرت می‌خواهند صاحبش را ضامن قرار بدهند، نه نظر به تقصیر صاحبش دارند، و نه به قصد جانی متلِف نظر دارند، بلکه به چه چیزی نظر دارند؟ مؤلفه جدیدی در فضای درک تضمین و ضامن کردن است. الآن این الاغ عبد نیست که بگوییم رفته کسی را کشته، چون قصد عبد را ندارد؛ حیوان حیوان است. از طرفی هم فرض ما این است که مالک تقصیری نکرده تا بگوییم مالک از باب تقصیری خودش ضمان است. حضرت دارند یک ظرفیت‌هایی را می‌گویند؛ می‌گویند: اگر گاو به حریم الاغ رفته، صاحب گاو ضامن است و اگر الاغ به حریم او رفته، ضمان نیست. یعنی حضرت دارند برای محل جنایت، یک حریمی را تعریف می‌کنند. می‌گویند وقتی اتلافی صورت می‌گیرد، قطع نظر از مالک و تقصیر او، این هم مطرح است که چه چیزی رخ داده است. اگر این گاو تعرض کرده، ضمان است.

مثلاً فرض بگیرید موتور ای ماشین کسی پارک است. کسی به این ماشین می‌خورد و بعد صدمه می‌بیند و تلف می‌شود. اما یک وقتی در این ماشین - تقصیری هم فرض نمی‌گیریم و روی حساب فرض می‌گوییم - یک شرائطی پیش آمده و این ماشین به حرکت درآمده و زده کسی را تلف کرده است. فرض می‌گیریم این ماشین مثل آن گاوی است که برایش ایرادهای را فرض نگرفته‌ایم، ولو باز همه این‌ها بالدقه تفاوت می‌کند. الآن چه بگوییم؟ این ماشین همینطور راه افتاده و به خانه کسی رفته است و دیوار را خراب کرده و کسی را هم کشته است. مالک این ماشین ضامن هست یا نه؟ اگر شما بگویید، این وسیله متلِف آمده حریم امن مورد ضمان برای او را هتک کرده، خب ضامن است؛ هر جور می‌خواهد باشد. اما اگر حریم هتک نشده است، بلکه او سراغ آن رفته است، اینجا ضامن نیست. این تحلیل بنده است. ممکن است شما طور دیگری تحلیل کنید. فعلاً برای این‌که ذهن‌ها راه بیفتد، عرض می‌کنم.

پس حضرت در اینجا چکار کرده‌اند؟ الآن می‌گویند بازسازی صحنه جرم؛ جرمی که در اینجا می‌گوییم، به‌معنای وسیعش منظور است؛ اتلاف و جنایت به‌معنای وسیعش منظور است، نه جنایت اصطلاحی. در اینجا یک حیوانی، دیگری را کشته است؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌گویند همینطور کلی بگوییم ضامن نیست و خلاص؛ حرفی که خلیفه اول گفت. حضرت می‌فرمایند همان جا هم باز دقائقی است؛ در آن موردی که این خطا و اتلاف صورت گرفته، برای خودش یک نظام حقوقی دارد. در همان محدوده خاص و در آن کاری که این اتلاف صورت گرفته -که فرض این است که نه تقصیری هست و نه ضمان کلی هست، چون حیوان است- در عین حال در اینجا یک ضوابطی حاکم است که ما ضمان را می‌آوریم.

همین‌جا من برخوردهای کلاسیک را هم بگویم. اگر شما بخواهید از این حدیث پا را فراتر بگذارید و تنقیح مناط کنید، مجاز هستید یا نیستید؟ ساده‌ترین فرضش این است که من، شما چکاره هستید؟! قاعده این است که این حیوان هدر است و این روایت هم خلاف قاعده است. فوقش اگر سندش تام باشد، می‌گوییم اگر گاوی بر الاغی وارد شد و آن را کشت، صاحبش ضامن است. حالا اگر برعکس شد و الاغی بر گاوی وارد شد و آن را کشت، نصی نداریم، لذا به قاعده برمی‌گردیم و می‌گوییم چون الاغ رفته و گاو را کشته و در نص به این صورت است که گاو الاغ را کشته است، لذا ضمانی نیست. چرا می‌خندید؟! نص است و نقتصر علی مورد النص! بینی و بین الله من دیده‌ام. سخت‌تر از این‌ها را هم دیده‌ام. چون دیده‌ام عرض می‌کنم. خود من اوائل اصلاً این‌ها به ذهنم نمی‌آمد. چون در مباحثه کسانی را دیده‌ام که چطور بر نص اقتصار می‌کردند! حاج آقا همیشه می‌گفتند «رجل شکّ بین الثلاث و أربع»، معلوم است که «رجل» یعنی «شخصٌ». خب اگر زن باشد، این حکم نیست؟! همین مباحثه بود، گفتند از کجا؟! روایت می‌گوید «رجلٌ» و شاید شک زن خفیف‌تر است.

شاگرد۷: از این‌که «حکم الانبیاء» در روایت آمده، نمی‌توانیم استفاده کنیم که این یک قضیه خارجیه است؟

استاد: نه، حضرت کلی فرمودند. با «إنْ کانَ الثّوْبُ دَخَلَ...» دارند تردید می‌اندازند. اگر می‌فرمودند «صاحب الثوب ضامن»، کاملاً محمل خوبی بود که بگوییم از علم غیب استفاده شده است. یعنی از موضوعی که خود امام می‌دانند، دارند حکم می‌کنند. اما حضرت دارند یک مسأله حقوقی و فقهی را بیان می‌کنند. اینجا نمی‌توانیم بگوییم علم غیب حضرت دخالت دارد. تقریباً معلوم هم هست.

شاگرد۸: مقتضای قواعد، تخصیص است. چون روایت اول، حیوان مرسله را گفته بود و این روایت تخصیص می‌زند در این‌که در حریمی وارد بشود. لذا اگر در راه به هم برخورد کنند ... .

استاد: طبق قاعده برمی‌گردیم.

حالا من به‌عنوان شوخی گفتم تا یک لبخندی به لب شما بیاید، ولی در ادامه، کار مشکل می‌شود. یعنی هر کجا یک چیزی بر آن حریم وارد شد، شما حاضرید طبق این روایت بگویید ای نه؟

شاگرد۸: مثلاً اگر رعد و برق زد، شاملش نیست.

استاد: کاری به رعد و برق نداریم. در همین مواردی که واقعاً یک متلِفی داریم و بر حریم دیگری وارد می‌شود. مثال این طرفش این است: حیوانی است که سرکش است، اما این حیوان بر آن داخل شده است، اینجا هم مصداقش هست یا نه؟ یا مواردی‌که در زمان ما بیشتر مصداق پیدا می‌کند.

شاگرد۹: تحلیل عقلائی خود حریم چیست؟ بی‌چاره خبر نداشته و آن هم که فقط اراده حیوانی داشته، تحلیل عقلائی حریم چیست؟

استاد: کلمه حریم را من گفتم و تحلیلی بود که من ارائه دادم. الآن این خودش یک جور تنقیح مناط است. فعلاً معنا کردن حریم بماند.

فعلاً عرض من این بود که این روایت دارد یک عنصر حقوقی به‌عنوان تخصیصی برای «العجماء جبار» می‌آورد. برای کلی «العجماء جبار» و برای کلی «مادامت مرسلاً لیس علی أهلها شیء»، می‌گوید نه، با این‌که این‌طور است، اما اگر حریم‌شکن شد و حریم یک چیزی را شکست، باز ضامن است. می‌گوییم مالک که تقصیری ندارد و این هم که حیوان است، نباید ضامن باشد! اما ضامن هست.

شاگرد۱۰: باز برگشتش به تقصیر مالک است. بالاخره مرسله بودن هم حدی دارد، نه اینکه کل ره را بشود.

استاد: این عنوانی است که وارد شده است.

شاگرد۱۰: یعنی باید حواسش باشد تا به حریم کسی نرود.

استاد: نه، مرسله به این صورت نیست. اصالً رسم این است؛ وقتی حیوان بیرون رفت، مالک که همراهش نمی‌شود. آن چوپان است که همراه گله می‌رود.

شاگرد۱۰: خب به طویله دیگری رفته...

استاد: خب چه تقصیری داشته؟! هر روز در طویله را باز می‌کند و بیرون می‌رود؛ به صحرا می‌رود. وقتی بیرون رفت، دیگر همراهش نیست. اینکه مرسله می‌گویند یعنی مالک همراهش نمی‌رود. چون حیوان متعارف است و برای چرا به صحرا می‌رود. حالا اتفاقاً درگیری پیش آمده و طوری شده است.

شاگرد۱۱: حتی تازه حریمی که شما اضافه کردید لزوماً از حدیث درنمی‌آید. یعنی ممکن است گاو در اینجا خوابیده باشد و دیگری آمده به آن زده است. یعنی حتماً لازم نیست داخل طویله باشد و این وارد طویله بشود. به نظرم در یکی از روایات تعبیر نوم بود.

استاد: بله، فی منامه بود.

شاگرد۹: حالا تحلیل عقلائی این تأسیس چیست؟ اگر نصی نبود، عقلاء چنین چیزی می‌گفتند؟

استاد: اینکه عقلاء فی حد نفسه چیزی بگویند یا نه، غیر از این است که وقتی امام علیه‌السلام فرمودند، ذهن ما تعبد نمی‌بیند و جلو می‌رود و می‌فهمیم که چه می‌گویند؛ این، خیلی مهم است. گاهی است که حضرت یک چیزی می‌گوید و ما می‌گوییم چرا حضرت این را فرمودند؟ می‌گوییم اصالً نمی‌دانیم و وجه آن برای ما مبهم است. اما یک وقتی است که امام علیه‌السلام یک وجه فقهی-حقوقی می‌گویند که تناسب حکم و موضوع در آن مبیّن است.

شاگرد۹: من دنبال وجه آن هستم.

استاد: تناسب را قبول دارید؟

شاگرد۹: بله. چرا حریم، یک عنصر حقوقی شده است؟

استاد: یعنی ما یک قاعده کلی داشتیم که ضمان بود و در یک مواردی از باب اتلاف، دست از ضمان برمی‌داریم و حکم به هدر می‌کنیم؛ این، از باب اتلاف است. نظام مردم مختل می‌شود و مردم نمی‌توانستند همه حیوانات‌شان را در طویله نگه دارند و برای چرا رها می‌کردند. بعد هم که حیوان بیرون می‌رفت که نمی‌توانستند همه جا همراه آن بروند. اینجا به‌خاطر اتلاف و بقاء نظم و عدم اختلال نظام، به این حکم می‌شود که راحت باشند. اما اینکه در یک موضعی این طرفش باشد که حریم مملوکات به‌خاطر کار آن حیوان شکسته بشود، از موارد تخصیص می‌شود. یعنی می‌گوییم بازگشتش به همان قاعده اولیه و اصل اولی می‌شود.

شاگرد۹: شاید می‌خواسته یک حافظی برای مسأله حفظ اموال مردم باشد.

استاد: ببینید حفاظی که شما میگویید، مالک مدیریتی است. یکی از مالکهای احکام شرعیه، مالک مدیریتی است. مالکی که من عرض کردم، مالک ثبوتی غیرمدیریتی است. یعنی ما داریم میگوییم اصالً بهطور کلی در کادرهای تحقق یک اتلاف، ما یک مؤلفههایی داریم که ربطی به مدیریت ندارد. مؤلفه چیست؟ حریم متلَف است. اگر متلَف در حریم حقوقی و فقهی خودش قرار داشته، ما ضمان را ثابت میکنیم. ببینید؛ نمیگوییم میخواهیم بر آنها حفاظ کنیم. ما میخواهیم یک عنصر فقهی را کشف کنیم؛ تنقیح مناط این است. مناط، اینجا یک عنصر است؛ این عنصر، خیلی مهم است و این عنصر، با بحثهای جلسات قبل ما تفاوت دارد. حتی در تعاقب ایدی، در فرضی که در دست او بوده و جاهل هم بوده و رعد و برق میزند، گفتیم او تقصیری نداشت، اما اینجا باز غیر از آن است. یعنی اینجا ولو حیوان کاری انجام داده، یک مؤلفه را برای تضمین و حکم به ضمان، کشف میکنیم.

شاگرد۱۲: درصورتیکه هر دو حیوان در بیابان باشند، صاحبان آنها پذیرفتهاند که هر چه شد، بهدنبال ضمانش نروند. ولی در اینجا چون حیوان در طویله بوده، صاحب حیوان بهدنبال امنیت این حیوان هست و نپذیرفته که اگر بلایی سر آن حیوان آمد، دنبالش نرود، لذا در اینجا یک تفاوتی هست.

استاد: فرمایش شما شاید به نوعی توضیح حریم است. یعنی حریم برای همین است. حریم، محترم بودن یک مال میشود با یک زائد بر عین.

شاگرد۱۲: بیشتر تأکیدم روی پذیرش صاحبان این حیوانها است که در یک فرضی خودشان پذیرفتهاند که اگر تلف شد ضمانی ندارد و در فرض دیگر نپذیرفتهاند.

استاد: یعنی چون گاو و گوسفند رها میشوند، شخص پذیرفته که اگر گوسفند کسی به کوزه او پا زد و افتاد و شکست، هدر باشد؟!

شاگرد۱۲: نه، اگر سر خود این حیوان یک بلائی بیاید؛ حیوان را بیرون فرستاده، دو حیوان به هم میخورند و... .

استاد: نه، این یک مورد است که حیوانی حیوان دیگر را کشته است. صحبت ما سر کل اتلافهایی است که حیوان انجام میدهد.

شاگرد۱۲: شاید در جاهای دیگر نتوانیم سرایت بدهیم.

استاد: ببینید فتاوا و نصوص، مطلق بود. این روایت است که میگوید «قتل ثور حمارا». الآن اگر در اینجا «أکل ثورٌ زرع زید» باید چکار کنیم؟ ثور مرسلهای هم بود. این هم خودش فرض دارد، اگر در شب بوده یک جور و اگر در روز بوده یک جور.

شاگرد۱۲: عرض من این است که سر خود حیوان من، این بلا بیاید. حیوانی که به بیابان فرستادهام، پذیرفتهام که اگر بلائی سرش آمد به دنبال ضمانش نگردم. در مورد حیوان خودم این را پذیرفتهام و مالک دیگر هم در مورد حیوان خودش پذیرفته است، اما وقتی حیوان من در طویله است، درواقع عقلاء، این را نپذیرفتهاند. خود صاحب حیوان، این را نپذیرفته و بناء را بر این نگذاشته است.

شاگرد۸: ممکن است پشتوانه فرمایش ایشان، همان حفظ نظام باشد. وقتی میگوییم پذیرفته، خب چرا پذیرفته است؟ چون از یک جای مشاعی میخواهد استفاده کند. چون حق استفاده که تنها برای او نیست و برای بقیه هم هست و از طرفی هم نمیتوانیم بگوییم که هیچ کسی استفاده نکند. لذا بحث حفظ نظام میشود که خروجی آن، پذیرفتن میشود.

شاگرد۱۱: عین همین مطلب در زرع هم پیاده می‌شود.

شاگرد۸: زرع بحث دیگری می‌شود. اینجا خود حیوان را از بین برده است.

شاگرد۱۱: من کشاورز هستم و دامدار نیستم، چه فرقی می‌کند؟ چرا مسأله را فقط از زاویه دامدارها نگاه می‌کنید؟

شاگرد۸: آنجا جای زرع است و اینجا خصوصیت مورد است که حیوان است.

شاگرد۱۱: خب آن کشاورز هم حریم دارد...

استاد: علی ای حال، کلی عرض من این شد: وقتی در زمان خودمان بحثی را مطرح می‌کنیم، گاهی مراجعه به منابع فقهی طوری لازم می‌شود تا موضوعات مستحدثه‌ای که پیش می‌آید را خوب درک کنیم تا بعداً تنقیح مناط‌های مورد قبول عرف عام عقلاء و عرف متشرعه انجام شود که چه بسا سبب بشود تا ببینیم اگر اصحاب فتوا داده‌اند و قیدی زده‌اند، از این چیزی که الآن می‌خواهیم بگوییم اعراض نکرده‌اند. آنها به مناسبت، آن قسمت را گفته‌اند، نه این چیزی که الآن می‌گوییم را نفی کرده باشند. چون ما می‌گوییم از منابع تنقیح مناط می‌کنیم، به نحوی که خود آن فقها که جزء عرف عام عقلاء هستند، تأیید می‌کنند؛ بنابراین بدون اینکه بگوییم آنها ما را قبول ندارند - بلکه آنها با ما همراه هستند - از منابع اصلی مطالبی را به دست بیاوریم. منظورم این بود که این توضیح را جا بیندازم. الآن در همین موردی که هدر است، بحثی که مطرح شد را مورد توجه قرار دهید.

خب حالا کلی این می‌ماند که شما هدر را چطور می‌خواهید توجیه کنید. آیا می‌توانید به مناط هدر دست پیدا کنید؟ الآن از حیوان صحبت کردیم. حضرت مثلاً در یک روایت کافی سه تا را جمع کردند و فرمودند: «عجماء، معدن، بئر». در روایت دیگری به نظرم پنج مورد را ذکر می‌کنند. خب اینکه اینها ردیف می‌شوند، آیا اینها جدا جدا هستند؟ یا ممکن است برای هدر مناط واحدی به دست بیاوریم؟

یکی از آقایان یک فایلی برای من فرستادند. هفته قبل در مباحثه عرض کردم «اجوف» که وسطش خالی است، اگر اجوف واوی باشد فلان معنا را دارد. آقا فایلی فرستادند؛ رفته‌اند با این سرویس‌های هوش مصنوعی از آن سؤال کرده‌اند. اول یک معنایی را گفته است. بعد استنطاقش کرده‌اند و همان معنایی که عرض کردم را گفته است؛ فضا و وجود. خیلی با حالت منعطف گفته این معنا هم ممکن است. در آخر کار هم، به معنای واحدی برای واو به‌عنوان یک عنصر زبانی رسیده است. این هم از مواردی است که جالب است. یعنی ببینید در اشتقاق کبیر و در مباحث لغت، یک هوش مصنوعی ساده که الآن هست، چطور به کار می‌آید. البته هنوز اطلاعاتش کامل نیست. ایشان هر چه هم سؤال کند، اطلاعاتش افزوده می‌شود. معلوم است که وقتی سؤال می‌کنند، مراجعه می‌کند و مراجعه خودش را ثبت می‌کند. اطلاعات بعدی را روی اطلاعاتی که خودش مراجعه کرده و نظم داده، ثبت می‌کند و جلو می‌رود.

- پرسش و پاسخی در خصوص مشکلاتی که برای تربیت فرزندان در فضای خارج از کشور و مسائل و مفاسدی که در معرض آن هستند و صیانت فرزندان نسبت به مفاسد که اگرچه سخت‌تر شده ولی همیشه بوده و اشاره به راه‌های تعبدی معنوی و راه‌های عملی و اهمیت بیخیال نبودن والدین. توصیه به خواندن دعای درعک الحصینة توسط همه اعضای خانواده و صدقه دادن هر روز صبح برای همین مقصود و همینطور دعا کردن خصوصاً بعد از هر نماز واجب. توجه به طرد نکردن افرادی که دچار مشکلاتی از این قبیل شده‌اند و محبت کردن و مدیریت فضا.

والحمد لله رب العالمین